

فصلنامه مطالعات شبه قاره

دانشگاه سیستان و بلوچستان

سال پنجم، شماره شانزدهم، پاییز ۱۳۹۲

(ص ۹۱-۱۲۶)

دکتر اسماعیل شفیعی*

استادیار گروه علوم سیاسی و روابط بین الملل

دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا

نعیم عیدوزایی**

دانشجوی دکتری جامعه شناسی سیاسی

دانشگاه آزاد واحد علوم و تحقیقات تهران

نقش حمایت خارجی در احیای طالبان در افغانستان

چکیده

بیش از ده سال از سقوط طالبان از قدرت در افغانستان و مداخله ی نظامی بین المللی می گذرد؛ اما هنوز شناخت کمی از منشأ و علل شورش فعلی طالبان در افغانستان وجود دارد. به رغم این که حکومت طالبان سقوط کرده است؛ اما سقوط آن ها از قدرت موجب نابودی این گروه نشده است. مبارزه با طالبان یکی از مهم ترین چالش های آمریکا، ناتو، دولت حامد کرزی و بالطبع جامعه ی جهانی است. چه عواملی به احیای گروه طالبان در افغانستان پس از سال ۲۰۰۵ میلادی کمک کرده است؟ هدف از مقاله ی حاضر، شناخت زمینه های عمده ی احیای قدرت طالبان، بررسی علت اصلی رشد آن ها و تبیین و ارائه ی راهکارها به منظور پایان دادن به شورش فعلی طالبان و بحران افغانستان است. طالبان افغانستان با دریافت کمک و آموزش از منابع مختلف درون پاکستان، به جنگ خود علیه دولت افغانستان ادامه می دهند. هرگونه مبارزه موفقیت آمیز با این گروه مشروط به از بین

*Email: esmaeilshafiee@chmail.ir

**Email: naeimeidouzaei@stu.srbiau.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۹۲/۶/۲۶

تاریخ دریافت: ۹۱/۹/۲۹

رفتن پناهگاه‌های موجود در پاکستان است. پژوهش حاضر به روش توصیفی-تحلیلی به بررسی موضوع فوق پرداخته است.

کلید واژه ها: احیای طالبان، افغانستان، شورش، پاکستان، گروه‌های بنیادگرا.

مقدمه

طالبان متشکل از افرادی است که منشأ اصلی آن‌ها، مدارس مذهبی پاکستان بوده و عمدتاً از بین قبایل پشتون یارگیری نموده‌اند و به کمک آی.اس.آی، سازمان اطلاعات ارتش پاکستان، تحت نام تأمین امنیت و ثبات و از بین بردن بی‌بندوباری‌های موجود در حکومت مجاهدین برخاستند. در واقع، پس از متوقف شدن کاروان اموال تجارتهای مربوط به تجارت پاکستانی به وسیله‌ی فرماندهان خودسر مجاهدین که به مقصد آسیای میانه در حرکت بود، طالبان از مرز چمن پاکستان وارد اسپین بولدک در خاک افغانستان شدند و در مراحل آغازین ولایت قندهار را به تصرف خود در آوردند. طالبان به سرعت نمود درصد خاک افغانستان را تحت سلطه خود درآوردند و از سال ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۱ در قدرت باقی ماندند، به گروه‌های تروریستی مانند القاعده اجازه دادند تا در خاک افغانستان اردوگاه‌های آموزشی راه اندازی کنند و آزادانه دست به عملیات بزنند.

پس از حملات یازده سپتامبر به مرکز تجارت جهانی در نیویورک، طالبان از درخواست ایالات متحده مبنی بر تحویل دادن اسامه بن لادن، رهبر پیشین القاعده که طرح حملات را ریخته بود، سرباز زدند. متعاقباً در هفتم اکتبر سال ۲۰۰۱، سازمان اطلاعات مرکزی (سیا) و ارتش آمریکا دست به «عملیات آزادی پایدار» زدند تا در پاسخ به حملات یازده سپتامبر طالبان را نابود کنند؛ در نهم دسامبر سال ۲۰۰۱ آن‌ها را از قدرت ساقط کردند. عموماً تصور می‌شد که طالبان و القاعده نابود شده‌اند؛ اما پس از ده سال از سقوط طالبان از قدرت و کمک‌های مالی و مداخلات نظامی بین‌المللی، به نظر می‌رسد شناخت کمی از منشأ و علل شورش فعلی طالبان در افغانستان وجود داشته باشد. زمان طولانی از سقوط طالبان می‌گذرد؛ اما سقوط آن‌ها از قدرت موجب نابودی این گروه در منطقه نشده است. برخلاف حضور سنگین نیروهای بین‌المللی در افغانستان به خصوص پس از سال

۲۰۰۵ میلادی به بعد، خشونت ها و ناآرامی ها در این کشور افزایش یافته و گروه طالبان روز به روز قدرتمندتر شده و توانسته مشکلات جدی برای نیروهای خارجی و دولت افغانستان ایجاد کند. مشکل چه بود و چگونه گروه طالبان توانسته است به حیات خود ادامه دهد و چالش های جدی برای ایالات متحده و ناتو خلق کند؟ حمایت خارجی می تواند یک عامل باشد. فساد و عدم کارایی حکومت کززی، کندی روند بازسازی، کشته شدن غیر نظامیان به وسیله ی نیروهای ائتلاف، تولید و تجارت مواد مخدر و عدم توجه به زمینه های فرهنگی-اجتماعی از عوامل دیگر هستند. در این مقاله در پی آن هستیم تا عامل اصلی خیزش مجدد طالبان در افغانستان (حمایت خارجی) را روشن سازیم. پرسش اصلی مقاله حاضر این است: چگونه حمایت ها و پناهگاه های خارجی به ظهور مجدد طالبان کمک می کند؟ فرضیه تحقیق را می توان اینگونه بیان کرد: حمایت و کمک خارجی (به خصوص گروهی از دولتمردان پاکستان و پناهگاه های موجود در این کشور) از عوامل مهم احیای مجدد طالبان و شورش در افغانستان است. هدف از این مقاله، شناخت زمینه ی اصلی احیای قدرت طالبان، بررسی علل رشد گروه طالبان و تبیین و ارائه راهکارها و راهبردهایی به منظور پایان دادن به شورش فعلی طالبان و بحران افغانستان است. در این مقاله به روش توصیفی-تحلیلی با ابزار کتابخانه ای به بررسی موضوع فوق پرداخته شده است.

مبانی نظری تحقیق

به منظور مطالعه و بررسی جنگ و منازعه افغانستان در این پژوهش تئوری «جنگ داخلی به شکل شورش» به کار برده خواهد شد؛ این تئوری را جیمز فیرون و دیوید لایتین مطرح کرده اند که بر اساس آن جنگ بایستی شامل درگیری و منازعه بین عوامل دولتی و غیر دولتی باشد و از طریق به کارگیری خشونت، کنترل حکومت و یا وادار ساختن حکومت برای تغییر دادن سیاست هایش دنبال شود و این که حداقل باید شامل کشته شدن ۱۰۰۰ نفر در طول دوره ی منازعه و جنگ باشد. هدف از این تئوری پس از آن که در رابطه با اطلاعات و داده های تجربی آزمایش شد، مشخص کردن این موضوع است که چرا و تحت چه شرایطی شورشیان شکل می گیرند، تجهیز می شوند و به جنگ های تمام عیار

دست می زنند تا ثبات حکومت های هدف را مورد تهدید قرار دهند. این دیدگاه تئوریک دلالت دارد بر این موضوع که شورش شکلی از منازعه و درگیری نظامی است که شامل گروه هایی از جنگجویان با مقیاس کم است که از تاکتیک های جنگ های چریکی، سلاح های سبک و مناطق روستایی به عنوان پایگاهشان استفاده می کنند. شرایطی که به نفع شورش هستند، شامل این موارد می شوند: نواحی ناهموار و کوهستانی، در دسترس بودن مخفیگاه های خارجی، حملات سازماندهی شده از آن سوی مرزها، حکومت های خارجی و جوامع پراکنده و قبیله ای که نیازهای شورشیان را برآورده می کنند و همچنین در دسترس بودن کالا های باارزش بالا مانند تریاک و غیره که منابع مالی لازم را برای شورشیان فراهم می کنند. در این جا، شورش به معنای شیوه ای از درگیری نظامی است که مشخصه ی آن گروه های کوچک با سلاح های سبک است. این گروه ها جنگ چریکی را از مناطق و پایگاه های روستایی به کار می برند. اگر نیروهای دولتی می دانستند که شورشیان چه کسانی هستند و چگونه آن ها را پیدا کنند، در این صورت دستگیری و یا نابودی آن ها نسبتاً به آسانی صورت می گرفت. این موضوع حتی در دولت هایی که توانایی نظامی و قابلیت های پلیس آن ها پایین است، مصداق دارد. همچنین، وجود پناهگاه های خارجی در آن سوی مرزها و مردم محلی که وادار می شوند تا شورشیان را به عوامل دولت معرفی نکنند، نیز شورش و جنگ داخلی را تسهیل می کنند؛ چرا یک شورش شکل گرفت و چه چیزی را مورد افغانستان پیرامون قابلیت اجرا بودن تئوری مذکور نشان می دهد، در این پژوهش مورد بررسی و آزمایش قرار خواهد گرفت.

روش تحقیق

روش تحقیق در این پایان نامه، توصیفی - تحلیلی و روش گردآوری اطلاعات کتابخانه ای است. در واقع، به منظور بررسی مسئله و پرسش اصلی پژوهش و آوردن شواهد، مطالعه ی کیفی تک موردی به کار گرفته می شود. برای جمع آوری اطلاعات مورد نیاز، منابع دست دوم مورد بررسی قرار می گیرند. علاوه بر این، با الویت قرار دادن منابع آکادمیک،

سعی می شود به گزارش ها و مقاله هایی مراجعه شود که به وسیله ی اداره های سازمان ملل، سازمان های غیر دولتی و رسانه های محلی و بین المللی تهیه می شوند.

پیشینه ی تحقیق

در مورد موضوع فوق، کتب و مقالات متعددی وجود دارد که به برخی از آن ها اشاره می شود: «افغانستان و خیزش دوباره ی طالبان» نوشته ی اسماعیل باقری؛ «تبیین سیاست نوین دولت اوباما در افغانستان و پاکستان (آف-پاک)» نوشته ی نوذر شفیع؛ «نجات افغانستان» از بارنت رابین؛ «در سراشیبی آشوب: چگونگی شکست تدریجی مبارزه علیه افراط گرایی اسلامی در پاکستان، افغانستان و آسیای مرکزی» از احمد رشید؛ «عملیات ضد شورش در افغانستان»، نوشته سث جی جونز؛ «ستیزه جویان بدون مرز: شورش های فراملیتی در سیاست جهانی» نوشته ی آیدین صالحیان.

این مطالعات و اثرهای مشابه دیگر، این مطلب را بیان می کنند که زمانی شورشیان حمایت خارجی را در اشکال مختلفی مانند پناهگاه، لوازم جنگی و منابع مالی از دولت های حامی و گروه های هم فکر خود به دست می آورند، درصد موفقیت آن ها خیلی بالاست. آن ها به راحتی از مرزها عبور می کنند و به مخفیگاه های خود می روند. در عین حال با سرکوب و فشار از سوی دولت های هدف مواجه می شوند؛ اما به میزان بالایی غیر قابل شکست باقی می مانند. پناهگاه ها، حمایت مالی و لجستیکی که در پاکستان در اختیار طالبان گذاشته می شود، از عوامل مهم بازگشت طالبان تلقی می شود. حمایت خارجی نه تنها توانایی چانه زنی شورشیان را بلکه میزان موفقیت آن ها را نیز بالا می برد. این استدلال را آیدین صالحیان در پژوهش نظری و تجربی اخیر خود، مورد تأیید و اثبات قرار داده است.

گرچه این مطالعات، تئوری مذکور را مورد تأیید قرار می دهند؛ اما این پژوهش از جهاتی با مطالعات انجام شده تفاوت دارد: اول این که، نگارنده قصد گسترش کار آیدین صالحیان را دارد تا آنجایی که نگارنده اطلاع دارد، وی تنها محقق است که عمدتاً بر اهمیت پناهگاه ها تکیه دارد. پناهگاه هایی که یا به علت ضعف حکومت و یا خصومت

دولت های همسایه در اختیار شورشیان قرار داده می شوند و آن ها را قادر می سازند تا به عملیات شورش و خرابکارانه دست بزنند. در این پژوهش پناهگاه، کمک های مالی و لجستیکی که در پاکستان در اختیار طالبان گذاشته می شود، به عنوان منبع اصلی و عامل شورش فزاینده ی طالبان در افغانستان مورد بررسی و ارزیابی قرار می گیرد. دوم این که، در این پژوهش مسائل به روز و جاری مانند استراتژی جدید امریکا در قبال افغانستان که به وسیله ی دولت اوپاما آغاز شده است، مورد بررسی قرار می گیرند. همچنین از کاستی ها و ضعف های این نوشته ها به خصوص منابعی که به زبان فارسی نگاشته شده اند، این است که بدون ذکر مثال های عینی، صرفاً اشاراتی در این زمینه داشته اند. حال آن که تلاش در پژوهش حاضر بر آن است تا تحلیلی گسترده همراه با مستندات و شواهد در زمینه ی احیای طالبان در افغانستان ارائه شود.



irinn.ir حمله طالبان به ساختمان سازمان ملل در کابل

بحث و بررسی

در این نوشتار استدلال می شود چگونه پناهگاه های موجود در پاکستان، منبع اصلی ناآرامی ها در افغانستان هستند و طالبان در این مکان ها از سوی دولت پاکستان و گروه های بنیادگرا و تندرو، حمایت فنی، لجستیکی، ایدئولوژیک و مالی را دریافت می کنند. در وهله ی نخست، دو منبع حیاتی حمایت های برون مرزی، یعنی دولت پاکستان و شبکه های بنیادگرا که طالبان را قادر می سازند تا ناآرامی ها را آغاز کنند، مورد بررسی قرار می گیرد. سپس سیاست پاکستان در قبال افغانستان مورد بررسی موشکافانه قرار می گیرد و در ادامه ی نگرانی های دولت افغانستان و هم پیمانان بین المللی اش در زمینه ی بازی دوگانه ی پاکستان، مورد بحث قرار می گیرد. در انتها، اینگونه نتیجه گیری می شود که ناآرامی ها در افغانستان ریشه در پاکستان دارد و هرگونه اقدام موفقیت آمیز جهت مبارزه با ناآرامی ها به حذف و نابودی پناهگاه های موجود در پاکستان بستگی دارد.

پاکستان پناهگاه گروه طالبان

جهت درک بهتر این که چگونه طالبان قادر به بازگشت و تبدیل شدن به تهدیدی بزرگ برای دولت نوپای افغانستان و هم پیمانان بین المللی اش هستند، ابتدا باید حمایت هایی که آن ها از منابع برون مرزی دریافت می کرده اند، مورد بررسی قرار گیرد. هنگامی که طالبان در اواخر سال ۲۰۰۱ در پی حمله ی عملیات آزادی پایدار، کنترل و سیطره ی خود بر افغانستان را از دست دادند، به مناطق قبیله ای پاکستان، یعنی جایی که در ابتدا از آنجا و به وسیله ی سرویس امنیتی آی.اس.آی و ارتش پاکستان، به پا خاسته بودند، پناه آوردند. احمد رشید معتقد است:

طالبان در زمستان سال ۲۰۰۱ به طور مخفیانه به سوی مرز فرار نکردند؛ بلکه به صورت گروهی و به وسیله ی اتوبوس، تاکسی، تراکتور، سوار بر شتر و اسب و حتی پیاده به مرز رسیدند. حدود ده هزار مبارز مسلح، موقعیت خود را در قندهار حفظ کردند. برای بسیاری از آن ها، این یک فرار نبود؛ بلکه بازگشت به خانه بود. بازگشت به اردوگاه های پناهندگان در بلوچستان، یعنی جایی که در آن رشد کرده بودند و خانواده هایشان هنوز آنجا زندگی

می کردند، بازگشت به مدارس مذهبی که روزگاری در آن درس می خواندند، مهمان مساجدی که زمانی در آن ها عبادت می کردند. آن ها که خانواده ای نداشتند تا از آن ها استقبال کند، به وسیله ی گروه های شبه نظامی افراطی پاکستان و جمعیت علما، همراه با پتو، لباس های نو وبسته هایی پر از پول، مورد استقبال گرمی قرار می گرفتند. مقامات آی.اس.آی برای طالبان دست تکان می دادند. پرویز مشرف بر آن نبود تا طالبانی را که به مدت دو دهه به وسیله ی ارتش آموزش دیده بودند، ناامید یا دستگیر کند. برای پاکستان، طالبان تجسم آینده ی پاکستان بودند و باید تا زمان مقتضی، پنهان می شدند. (Rashid, 2008:240)

طالبان متواری که شامل کلیه ی رهبران ارشدشان هم می شد، در مناطق قبیله ای هم مرز افغانستان که مملو از هرج و مرج بود، پناه گرفتند. مناطقی که تا به حال برای بقا و فعالیت هایشان بسیار حیاتی هستند. این مناطق قبیله ای مرزی واقع در خاک پاکستان، شامل بلوچستان، ایالت سرحد شمال غربی و مناطق قبیله ای آزاد (فتا) می شود. فتا که از سمت شمال غرب با افغانستان هم مرز است، دارای هفت ناحیه قبیله ای می باشد (خیبر، کورم، مهمند، باجور، کوروم، وزیرستان جنوبی و وزیرستان شمالی) و از نظر استراتژیک جهت ادامه ی ناآرامی ها در افغانستان، از اهمیت بالایی برای طالبان برخوردار است. این مرز مشترک ۲۵۶۰ کیلومتری، (ICG, 2006) با پاکستان، کانونی برای آشوبگران در بی ثبات ترین استان های افغانستان که در نزدیکی مرز واقع شده اند، بوده است.

به نظر می رسد ویژگی های مناطق قبایلی آزاد و ایالت بلوچستان به لحاظ فیزیکی، اقلیمی، از عوامل احیای طالبان بوده است. مناطق قبایلی آزاد، همان هفت ناحیه ای است که در اطراف خط دیورند واقع شده اند. منطقه ی وزیرستان شمالی به مرکزیت «میرامشاه» و وزیرستان جنوبی به مرکزیت «وانا» و مناطق باجور، مهمند، خیبر، اورکزی و کورم، هفت منطقه مهم در خط مرزی دیورند هستند که ۶۰۰ کیلومتر مرز با افغانستان دارند. مناطق قبایلی آزاد ۲۷۰۰۰ کیلومتر مربع مساحت دارد، اندکی بزرگتر از لوکزامبورگ است. جمعیت مناطق قبایلی آزاد بیش از ۱/۳ میلیون نفر برآورد شده است، ولی بیش از چهل میلیون پشتون در دو طرف خط مرزی دیورند زندگی می کنند.

وزیرستان که منطقه ای قبیله ای و خودمختار در پاکستان و با افغانستان هم مرز است، پناهگاه اصلی نیروهای طالبان و القاعده است. این منطقه ی مرزی ناهموار و پست و بلند جایی است که قبیله های پشتون در جامعه ای بسته، در آن زندگی می کنند و تقریباً مانند کشوری مستقل، از آداب، رسوم و سنن خود تبعیت می کنند. این منطقه در ناحیه ای به وسعت ۱۵۰۰ مایل که از بیابان های بلوچستان در جنوب شروع شده و تا کوه های هندوکش در شمال ادامه دارد، گسترده شده است. (Sly, 2003)

حمایت برون مرزی برای هرگونه ناآرامی، حیاتی است؛ زیرا «در مواجهه با جنگی طولانی علیه نیروهای دولتی با جنگ افزارهایی برتر، آشوبگران باید به سراغ اقوام همفکرشان بروند و جهت افزایش قابلیت های نظامی و سیاسی خود با سازمان های بین المللی ارتباط برقرار کنند.» (O'Neill, 2005: 139) طالبان برای جذب چنین حمایت هایی، مشکل خاصی نداشتند. این نوع کمک حیاتی به وسیله ی دولت پاکستان در اختیار طالبان گذاشته شده که شامل دو بخش اصلی است: ۱- کمک از جانب مقامات و مأموران هیأت حاکمه پاکستان، یعنی ارتش و آی.اس.آی ۲- مجوز فعالیت آزادانه در پاکستان.

سه دستگاه در پاکستان مجری «طرح طالبان» بوده اند: دستگاه امنیت (آی.اس.آی)، وزارت کشور و ارتش. این مجموعه نظامی به دو علت می توانست مجری طرح طالبان به شمار آید: نخست آن که نخبگان ارتش و نیروهای امنیتی پاکستان از درون نظام استعماری انگلیس (Cloughley, 2000) سربرآورده، مستقیم یا غیرمستقیم به وسیله ی همین نظام تربیت شده بودند؛ اما به تدریج به ویژه دستگاه امنیت از کارشناسان امنیتی - نظامی ایالات متحده آمریکا تأثیر پذیرفتند و زیر نظر و نفوذ آنان درآمدند. دوم آن که نیروهای ارتش پاکستان در طول جهاد مردم افغانستان با اتحاد جماهیر شوروی با خصوصیات اقوام و گروه های رزمنده آشنایی نزدیک یافته بودند. از این رو، می توانستند در صحنه ی بغرنج افغانستان خودنمایی کنند.

مردم افغانستان که در طول سال های مقاومت و دوران حکومت طالبان همواره از سیاست های پاکستان در رنج بودند، امید داشتند با حضور نیروهای آمریکایی در افغانستان، از مداخله ی پاکستان رهایی یابند؛ اما پاکستان با گذشت زمان بر مداخلات خود افزود.

پاکستان در مبارزه با گروه القاعده از خود شدت عمل نشان داد. در مقابل، پس از عقب نشینی طالبان از پایگاه های خود در افغانستان، آن ها را در ایالت سرحد، وزیرستان شمالی و جنوبی پناه داد، به حمایت، آموزش و تجهیز مجدد آن ها پرداخت. بین سال های ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۴ فرصت مناسبی برای تجهیز، سازماندهی مجدد طالبان بود. بنابراین، یکی دیگر از عوامل مهم بازگشت طالبان موضع گیری دولت پاکستان بوده است. پاکستان از یک سو، خود را شریک جنگ علیه ترور و افراط گرایی نشان داد و میلیاردها دلار بدین منظور از آمریکا دریافت کرد و از سوی دیگر، نه تنها علیه طالبان اقدام جدی نکرد؛ بلکه به بهانه های گوناگون به تقویت آن ها پرداخت.

هم دولت افغانستان، و هم آمریکا و ناتو از موضع پاکستان برداشت نادرستی داشتند، همین مسأله سبب شد تا در وقت مناسب به اسلام آباد برای قطع مداخلات، فشار لازم وارد نشود. هیچ نیروی شورشی بدون داشتن پناهگاه و حمایت های خارجی نمی تواند در برابر ضربات نیروهای ائتلاف دوام بیاورد.

بدین ترتیب، پاکستان همواره به عنوان منشأ و پایگاه طالبان، مورد اتهام بوده است و مقامات افغانستان بارها اعلام کرده اند سرویس اطلاعاتی پاکستان (آی.اس.آی) در آموزش، هدایت، تجهیز و ارائه تاکتیک های پیشرفته به طالبان نقش مؤثری دارد. عناصر طالبان در مناطق قبایلی آزاد، ایالت های سرحد، بلوچستان، وزیرستان شمالی، جنوبی، باجور، وانا و... آموزش می بینند، به علت عدم کنترل مرزها به همراه سلاح و تجهیزات مدرن وارد خاک افغانستان می شوند. (باقری، ۱۳۸۶: ۱۵۵-۱۵۲)

حمایت به وسیله ی دولت پاکستان از طریق ارتش و اعضای سابق و فعلی آی.اس.آی، شامل آموزش، کمک مالی، سلاح، امکانات پزشکی برای درمان طالبان مجروح که از افغانستان بر می گشتند، ابزارهای حمل و نقل و ارتباطی و همچنین کمک تاکتیکی و لجستیک برای عبور بی دردسر از مرز بوده است؛ برای مثال، ارتش پاکستان جهت تسهیل ورود نیروهای نفوذی طالبان به قلمرو افغانستان، آتش توپخانه اش را گشوده و امکانات نظامی در اختیار این گروه قرار می دهد. (Jones, 2008: 31-32)

به همین نحو، ارتش پاکستان از تعدادی عملیات تهاجمی طالبان علیه نیروهای ایالات متحده و افغانستان حمایت می‌کند. برای نمونه، در یک درگیری نزدیک شکین افغانستان، پست‌های دیده‌بانی ارتش پاکستان، جهت کمک به عملیاتی تهاجمی طالبان، به سوی پست دیده‌بانی افغانستان که دارای مسلسل‌های سنگین، موشک و نارنجک بودند، آتش گشود. (Jones, 2008: 31-32) به علاوه، گاهی مشخص می‌شود که عوامل وابسته به آی.اس.آی، اطلاعات و راهنمایی‌هایی را درباره‌ی جنبه‌های تاکتیکی، استراتژیک و عملیاتی جبهه‌ها ارائه کرده‌اند که شامل آگاه‌سازی نیروهای طالبان درباره‌ی نقشه‌ها و محدوده‌های عمل نیروهای افغان و نیروهای بین‌المللی است. این امر صدمات شدیدی به اقدامات ضد شورش وارد کرده است. (Jones, 2007: 15-32) گذشته از آن، افسران عالی رتبه‌ی بازنشسته‌ی آی.اس.آی و ارتش پاکستان رابطه‌ی گرم خود را با ستیزه‌جویان اسلام‌گرا حفظ کرده‌اند. از جمله می‌توان ژنرال حمید گل را نام برد که بین سال‌های ۱۹۸۷ تا ۱۹۸۹، فرمانده‌ی کل آی.اس.آی بود. او نقشی به مراتب مهم در بسیج حمایت همگانی از طالبان در رسانه‌ها داشت و ستیزه‌جویان را برای جهاد (جنگ مقدس) تشویق می‌کرد. (Rashid, 2008: 222) برای مثال، در سال ۲۰۰۳، او علناً اظهار داشت که «خداوند نیروهای آمریکایی حاضر در عراق و افغانستان را نابود خواهد ساخت. آن‌ها به هر کشور دیگری که لشکرکشی کنند، نیز نابود خواهند شد.» (Gartenstein-Ross, 2009) در واقع، حمایت همه‌جانبه از سوی آی.اس.آی و ارتش پاکستان بخش مهمی از توانایی بازگشت طالبان به افغانستان را تشکیل می‌دهد. همچنین باید اضافه کرد که اطلاعات خوب پاکستان از تحولات پشت‌پرده‌ی القاعده و طالبان به دلیل استقرار نسبتاً بلندمدت این نیروها در خاک پاکستان و مهمتر از آن نفوذ سرویس‌های امنیتی پاکستان در داخل این نیروها به این امر کمک کرده است.

چندی پیش، شورای روابط خارجی ایالات متحده در گزارشی اعلام کرد که پاکستان از طالبان حمایت می‌کند. پرویز مشرف پس از چند روز، این بحث را مطرح کرد که احتمال دارد برخی نیروهای دولتی از طالبان حمایت کنند؛ زیرا طالبان هنوز در پاکستان وجود دارند و این گروه بنیادگرا از قبایل پشتون برخاسته که ساکن مناطق مرزی دو کشور

هستند. همچنین مشرف در مواضع رسمی همواره حمایت حکومت پاکستان را از طالبان رد می‌کند. با این حال، اذعان می‌کند که کشورش آن گونه که در از بین بردن القاعده تلاش کرده در مبارزه با طالبان عمل نکرده است. (باقری، ۱۳۸۶: ۱۵۴)

آزادی عمل طالبان در خاک پاکستان، آن‌ها را قادر ساخت تا گروه خود را بازسازی کنند. حمایت‌های مالی بیشتری جذب کنند، نیروی تازه جذب کنند و از پاکستان به عنوان پایگاهی برای طرح ریزی عملیات تهاجمی استفاده کنند. آن‌ها آشکارا شورای رهبری مرکزی خود را جهت فرماندهی و هماهنگی در کوئته، مرکز بلوچستان، بنا نهادند و از آن به عنوان مرکز تسخیر ناپذیر جدیدشان که از چهار کمیته‌ی مسؤل در مسائل نظامی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی تشکیل شده است، یاد می‌کنند. (Hodes and Sedra, 2007: 25) بدون چنین آزادی عملی، طالبان قادر نخواهند بود تا مرکز رهبری خود و اردوگاه‌های آموزشی را بنیان نهند یا این که اعضای جدید جذب کنند و آزادانه شورشیان و تدارکات لازم را به افغانستان صادر کنند.

کمک به طالبان سرنگون شده با آنچه دولت پاکستان در گذشته از خود نشان داده، به خصوص از سوی آی.اس.آی و ارتش، همخوانی کامل دارد. طی حمله‌ی شوروی به افغانستان در سال‌های دهه‌ی ۱۹۸۰، مأموران دولتی پاکستان برای طالبان پناهگاه، مهمات، اردوگاه‌های آموزشی، جنگجویانی از میان اردوگاه‌های پناهندگان افغان و دیگر گروه‌های جهادی بین‌المللی، مساعدت‌های فنی و استراتژیک و دیگر منابع مورد نیاز فراهم می‌ساختند تا گروه‌های چریکی مجاهدین به شمول طالبان را که به وسیله‌ی ایالات متحده حمایت می‌شدند، جهت جنگ با ارتش سرخ، مجهز بسازند. شایان ذکر است که کمک‌هایی که به گروه‌های مجاهدین و طالبان می‌شد، مشابه بودند؛ زیرا مناطقی که اکنون دیگر آزادانه به وسیله‌ی طالبان و با چراغ سبز پاکستان استفاده می‌شود، یعنی بلوچستان و مناطق قبایلی آزاد، به همان اندازه برای مجاهدین نیز مهم بود؛ زیرا آن‌ها نیز از این مناطق به عنوان پایگاه‌های آموزشی و فرماندهی خویش استفاده می‌کردند. در واقع، کمک پاکستان به مجاهدین نقشی حیاتی در عقب‌نشینی نهایی ارتش شوروی از افغانستان بازی کرد.

حمایت برون مرزی گروه های بنیادگرا از طالبان افغانستان

یکی دیگر از منابع اصلی حمایت خارجی که طالبان را قادر ساخت حتی قدرتمندتر از گذشته به صحنه ی افغانستان بازگردند، حمایت هایی بود که از جانب گروه های تندروی پاکستانی و دیگر گروه های بنیادگرای بین المللی فراهم شده است. جدای از حمایت ها از سوی جوامع پراکنده ی افغان در هر دو سوی مرز و شخصیت های ثروتمند کشورهای حاشیه ی خلیج (فارس) برای شورش های مزبور، بسیاری از شبکه های بنیادگرای اسلامی پاکستانی، به عنوان مثال، تحریک طالبان پاکستان تحت رهبری بیت الله محسود و حزب جمعیت العلمای اسلام، که کاملاً تحت تأثیر دولت پاکستان نبوده و گروه هایی نسبتاً مستقل هستند، کمک های زیادی به طالبان می کنند. این گروه ها با وجود کمک های مستمرشان به طالبان، پس از این که دولت اوپاما اعلام کرد، نیروهای بیشتری را روانه افغانستان خواهد کرد، هم قسم شده اند تا در جنگ علیه نیروهای تحت رهبری آمریکا به طالبان افغانستان پیوندند. معلمان گروه طالبان در مدارس مذهبی کمک مالی به آن ها را برای همه پیروان خویش یک فریضه می خوانند، از این رو در لیست کمک های ارسالی به اردوگاه های طالبان، نام جمعیت ها، شخصیت ها و گروه های تندرو پاکستانی در صدر قرار دارد. البته دستگاه امنیتی پاکستان نیز هیچ گاه مانع از این نقل و انتقال ها نمی شود و حتی برای کاستن از بار هزینه ی طالبان این نوع کمک های به اصطلاح خودجوش را تشویق می کند. شبکه ی بین المللی القاعده نیز حمایتی مشابه از طالبان داشته است تا جایی که این کمک ها، طالبان را برای استفاده از تدابیری جهت شورش هایی وحشیانه، به شدت بسیج کرده است. برای مثال، در کنار متخصصانی از عراق، این شاخه در ایالت سرحد شمال غربی و دیگر نقاط قبیله ای به طالبان آموزش می دهد تا ابزارهای انفجاری آنی فوق پیشرفته ای بسازند؛ از جمله می توان از ابزارهایی که با چاشنی هایی که از راه دور کنترل شده و صدمه ی بیشتری وارد می کنند، نام برد. (Jones, 2008: 63) روابط بین طالبان و القاعده با افزایش حملات انتحاری نیز کاملاً نمایان می شود؛ زیرا افغانستان هرگز حملات انتحاری را حتی در دوران اشغالگری روسیه تجربه نکرده بود. اولین حمله ی انتحاری در نهم سپتامبر ۲۰۰۱ به وسیله ی دو تبعه ی عرب در ترور احمد شاه مسعود، رهبر نظامی اتحاد شمال که

علیه طالبان می جنگیدند، انجام شد. (Johnson and Mason, 2008: 64) شمار این حملات پیوسته افزایش یافت، به طوری که از یک مورد در سال ۲۰۰۲ به ۱۶۰ مورد در سال ۲۰۰۷ رسید؛ در حالی که شصت و هشت مورد نیز ناکام مانده بود و سپس کاهش نه چندان چشمگیر را تجربه کرد؛ به طوری که به ۱۴۶ مورد موفق و نود و سه مورد عملیات ناکام در ۲۰۰۸ رسید. (UNAMA, 2009: 27) در ورای این عملیات، در دوره ی پس از طالبان، مغزهای متفکر القاعده قرار داشتند و به وسیله ی طالبان اجرا می شدند تا جایی که ایمن الظواهری، نفر دوم القاعده اعلام کرد:

«ما باید بر عملیات شهادت طلبانه مان به عنوان موفق ترین شیوه ای که می توانیم به مخالفان مان آسیب وارد کنیم و تلفات کمتری نیز داشته باشیم، تمرکز کنیم.»

(Venzke and Ibrahim, 2002: 6)

به اعتقاد آنتونیو گیوستازی، القاعده پیش از آن که رابطه ی ایدئولوژیک با طالبان برقرار کند، نقش منبع پشتیبان نیازهای مالی و تسلیحاتی این گروه را ایفا کرده است. حتی شخص بن لادن نیز پیش از این در نخستین مرحله ی شکل گیری طالبان به عنوان خزانه دار اعراب افغان، ایفای نقش می کرد. او و دیگر عرب هایی که در پیشاور و سرحد اردو زده بودند، کار ترانزیت پول و امکانات را برای نیروهای افغان انجام می دادند. در واقع آن چه طالبان نیاز و کمبود داشتند، پول بود نه اصول عقیدتی که اصول ایدئولوژی آن ها را پیشاپیش مربیان و آموزگاران مدارس ویژه ی پاکستان شکل داده بودند. بنابراین درست برخلاف تصور رایج، امروز نیز افراد متمایل یا وابسته به القاعده، بیشتر نقش تأمین کننده مالی و پولی را دارند.

منابع عرب به ویژه منطقه ی نفت خیز خلیج فارس از منابع مهم تأمین کننده ی طالبان هستند. بنابراین شبکه های بین المللی بنیادگرا، حمایت همه جانبه ای از شورش های طالبان دارند که این امر القاعده را قادر ساخت تا به سرعت و به شیوه ای مؤثر، ایدئولوژی افراطی خود را در مناطق قبیله ای پاکستان و افغانستان گسترش دهد. کانون اصلی تروریسم - با برد جهانی - در پاکستان است. القاعده با بهره برداری ماهرانه از ضعف دولت در نوار قبیله ای پشتون، توانسته است بار دیگر پایگاه های خود را بسازد.

حمایت از جانب پاکستان و شبکه های اسلام گرا، زمینه را برای طالبان هموار ساخت تا از میان اردوگاه های پناهندگان افغان در مناطق قبایلی و مدارس مذهبی، نیروی جدید جلب کنند. زمانی رهبران طالبان و همچنین بخش اعظمی از سربازهای عادی آن ها در این مدارس آموزش دیده و در سال ۱۹۹۶ به قدرت رسیدند. (Rashid, 2008: 243)

هرچند پناهندگان، خود قربانی قساوت طالبان هستند؛ اما اکثراً همین ها هستند که منابع اصلی برای سربازگیری طالبان را تشکیل می دهند؛ زیرا این پناهندگان در فقر شدید به سر می برند و به سختی می توانند جایگزین مؤثری برای ادامه ی زندگی و امرار معاش پیدا کنند. بنابراین، آن ها ترجیح می دهند به ستیزه جویانی که به آن ها وعده ی زندگی بهتر و انگیزه ای برای جنگ می دهند، بپیوندند. از میان ۱/۷ میلیون پناهنده ی افغانی که در حال حاضر در پاکستان ساکن هستند، چهل و پنج درصد آن ها در اردوگاه های بلوچستان و ایالت سرحد شمال غربی و در شرایطی که فقر بیداد می کند، زندگی می کنند.

(UN News Service, 2009)

در چنین شرایط بد اقتصادی «مدارس مذهبی تنها راه تحصیل و در میان مردم بسیار زیاد پرطرفدار هستند.» (Rashid, 2008: 272) زیرا زمینه ی تحصیلات رایگان را فراهم می کنند. این مدارس همچنین افغان های آن سوی مرز را به سوی خود کشانده اند. آنتونیو گیوستازی بر این عقیده است:

مدارس مذهبی پاکستان به کار خود در فراهم کردن جریانی پایان ناپذیر از نیروهای تازه برای طالبان ادامه داده اند تا جایی که بسیاری از خانواده های افغان، هنوز فرزندانشان را برای تحصیل به این مدارس می فرستند. نبود مدارس معتبر در خاک افغانستان و انگیزه های خوب مالی موجود در برخی مدارس پاکستانی، خانواده های افغان را مجاب می سازد تا فرزندانشان را به آن سوی مرزها بفرستند. (Giustozzi, 2007: 38-39)

تا سال ۱۹۵۶ تنها ۲۴۴ مدرسه در غرب پاکستان وجود داشت؛ اما شمار مدارس کنونی از هزاران مدرسه تجاوز می کند که اکثراً به وسیله ی جمعیت علمای اسلام و بر پایه ی ایدئولوژی دیوبندی مدیریت می شوند. (ICG, 2002) شایان ذکر است پس از حملات یازده

سپتامبر، مدارس جدید و حتی بزرگتر با کمک های مالی القاعده و تجار ثروتمند، ساخته شده اند. (Rashid, 2008: 272)

از این مدارس همچنین به عنوان پایگاه تدارکات استفاده شده است و حتی درسنامه های جهاد که به منظور جلب مبارزان علیه ارتش سرخ طی سال های دهه ی ۱۹۸۰، تدریس می شده است تا به امروز نیز، این امر ادامه دارد. (Rashid, 2008: 235) آن ها اکنون سرنگونی حکومت فعلی افغانستان را نشانه رفته اند؛ به طوری که یکی از مقامات این مدارس بیان کرد: «ما مفتخریم که طالبان به پا خاسته اند، ما به آن ها کمک می کنیم، ما هر کاری جهت گره گشایی از کارشان انجام می دهیم. دولت افغانستان و کرزی دست نشانده و آلت دست آمریکا هستند. فقط طالبان می توانند دولت واقعی را در افغانستان تشکیل دهند.» (Rashid, 2008: 243)

هزاران مدرسه ی موجود در فتا و دیگر نواحی قبیله ای، نه تنها ایدئولوژی افراطی اسلامی و تفکرات رادیکال را در ذهن دانش آموزان خود می پروراند؛ بلکه ستیزه جویان بی شماری را برای شورش طالبان تربیت می کنند. به عبارتی دیگر، بسیاری از جوانان بیکار افغان که از تحصیلات چندانی هم برخوردار نیستند و در مناطق مرزی در اردوگاه های پناهندگان بزرگ شده اند، به سوی این مدارس مذهبی و طرفدار خشونت جذب شده اند. صدها مدرسه از این دست، صرفاً به عنوان مراکزی جهت بنیادگرایی عمل می کنند که در نهایت برای فرماندهان طالبان، سرباز تربیت می کنند. (Johnson, 2007: 112)

بنابراین، اردوگاه های پناهندگان که به عنوان پناهگاه مهاجران تلقی می شوند و مدرسی که ظاهراً تحصیلات دینی ارائه می دهند و بخش مهمی از منابع سربازگیری و نیروهای تازه را تشکیل می دهند و روحی تازه در کالبد طالبان می دمند، بدون کمک اطلاعاتی و حمایت دولت پاکستان کاری از پیش نمی برند. در واقع، بدون اطلاع و حمایت دولت پاکستان این امر، غیرممکن است. اسلام آباد می بایست ارتباط مدارس مذهبی پاکستان که پرورش دهنده ی نیروهای رادیکال محسوب می شوند با طالبان را خاتمه دهد و بساط آن ها را برچیند.

سیاست دو گانه ی پاکستان در قبال افغانستان

سیاست بارز پاکستان در قبال افغانستان، حمایت آگاهانه از طالبان است که از دشمنی اش با هند نشأت گرفته است. از آغاز تأسیس پاکستان در سال ۱۹۴۷، این کشور رقیبی پرتنش برای هند بوده است. هر دو کشور ادعای مالکیت کشمیر را دارند و تا به حال سه بار با هم جنگیده اند. (Hodes and Sedra, 2007: 19) سیاست پاکستان از مفهومی به نام «عمق استراتژیک» به وجود می آید. طبق این سیاست، ایجاد افغانستان وابسته و تحت کنترل پاکستان از محاصره شدن و احاطه شدن این کشور به وسیله ی رقیب (هند) جلوگیری می کند. این سیاست همچنین در جنگ احتمالی آینده با هند، جهت عقب نشینی نیروهای پاکستانی در خاک افغانستان مؤثر خواهد بود. پاکستان از روابط بین هند و افغانستان پس از دوره ی طالبان نگران است؛ زیرا هند با هزینه ای بالغ بر ۱/۲ میلیارد دلار، حضور چشمگیری در عملیات بازسازی افغانستان داشته است که این امر خیلی مورد تأیید پاکستان نیست. هرچند حامد کرزی این اطمینان را به پاکستان داده است که اجازه نخواهد داد هند از خاک افغانستان علیه پاکستان در نزاع بین این دو استفاده کند؛ (Rashid, 2003) اما پاکستان به فعالیت ها و حضور هند در پاکستان مشکوک است؛ بنابراین حمایت پاکستان از طالبان به استراتژی و اهداف این کشور برمی گردد که بر چند مؤلفه ی اساسی استوار است: ۱. تشکیل دولت تحت الحمايه یا تحت نفوذ در کابل ۲. تقویت عمق استراتژیک پاکستان در برابر هند ۳. حلّ مسأله ی پشتونستان و به رسمیت شناخته شدن خطّ مرزی دیوراند. با توجه به مؤلفه های مذکور، یکی از عوامل مهم احیای طالبان، مسأله ی خط مرزی دیوراند، به تبع آن، حمایت های دولت پاکستان از این گروه است. (باقری، ۱۳۸۶: ۱۵۵) مسأله ی کشمیر و مسأله ی خطّ دیوراند برای پاکستان دو مسأله ی حیاتی به حساب می آید. هر دو مورد به مسائل ارضی و مرزی مربوط می شود که پیچیده ترین و حسّاس ترین موضوع و مسأله در روابط کشورهاست. به نظر می رسد دخالت پاکستان در افغانستان با توجه به این دو مسأله رخ می دهد. به عبارت دیگر، اگرچه پاکستان از مداخله در افغانستان اهداف مختلفی دارد؛ اما دو هدف استفاده از افغانستان به عنوان عمق استراتژیک خود در مقابل هندوستان و استقرار شرایطی در افغانستان که باعث رسمیت یافتن خط

دیوراند به عنوان مرز رسمی شود، برجسته تر و اساسی تر به نظر می رسد. از دید اسلام آباد اگر قرار است این دو هدف تحقق یابد، حمایت از طالبان اجتناب ناپذیر است؛ مگر این که واشنگتن با ساز و کارهای مسالمت آمیز به حل بحران کشمیر و خط دیوراند مبادرت ورزد. پاکستان انتظار دارد در ازای همکاری اسلام آباد با آمریکا در جنگ با طالبان و القاعده، واشینگتن هندوستان را ترغیب کند برای حل نهایی بحران کشمیر با پاکستان وارد مذاکره شود. به همین شکل، اسلام آباد انتظار دارد آمریکا از موقعیت هژمونی خود در افغانستان استفاده کند و دولت کابل را به پذیرش خط دیوراند به عنوان مرز رسمی وادار نماید. (شفیعی، ۱۳۸۹: ۷-۱۴۶) دستگاه نظامی پاکستان همواره جنگ های گوناگون در درون و پیرامون افغانستان را ابزاری در خدمت منافع نهادی و امنیت ملی خود به شمار آورده است. بیش از هر چیز در این زمینه، ایجاد توازن با هند، کشوری پهناور با جمعیت و منابع بسیار، که نخبگانش - دست کم از دیدگاه پاکستان - بطور کامل مشروعیت وجود پاکستان را نمی پذیرند، مطرح بوده است. دولت پاکستان کوشیده است با پشتیبانی از شبه نظامیان اسلام گرا در میان پشتون ها، خطر ناسیونالیسم پشتون و بلوچ را تا اندازه ای از میان ببرد. این شبه نظامیان جنگ های نامنظمی در افغانستان و کشمیر به راه می اندازند و با نمایش قدرت و خشونت های خیابانی، به رویارویی با نمایندگان اکثریت در نهادهای انتخابی که مخالف حکومت نظامی اند، می پردازند.

گفتگوهای شتاب آلوده ایالات متحده و پاکستان، بی درنگ پس از رویدادهای یازده سپتامبر، رفتار پاکستان را دگرگون کرد؛ ولی منافعش را نه. پشتیبانی از طالبان تا آن اندازه برای پاکستان مهم بود که پرویز مشرف ترجیح می داد به جنگ با آمریکا پردازد تا از هم پیمانانش در افغانستان دست بکشد. به جای آن، او کوشید واشنگتن را متقاعد کند که بگذارد یک «دولت میانه روی طالبانی» در افغانستان بر سر کار آورد یا دست کم از ورود نیروهای ائتلاف شمال - که پاکستانی ها آن ها را هم پیمان هند می دانند - به کابل و تشکیل دولت از سوی آن ها جلوگیری کند. در هر حال، اسلام آباد برای جلوگیری از نزدیک شدن آمریکا به هند، پذیرفت که در برابر خروج بی خطر صدها فرمانده و مأمور اطلاعاتی

پاکستان از افغانستان که در آنجا عملیات نظامی طالبان را سرپرستی می کردند، در بهره گیری از جنگ های نامتقارن بازنگری کند.

ایالات متحده تا هنگامی که اسلام آباد، پایگاه و تسهیلات در اختیار نیروهای آمریکایی می گذاشت، چشم بر بازسازی بی سر و صدای تشکیلات طالبان در پاکستان می بست و تنها در پی دستگیری رهبران القاعده و از میان بردن شبکه ی تکثیر تکنولوژی هسته ای عبدالقدیرخان بود؛ اما پنج سال پس از آن، بهشت امنی که پاکستان فراهم آورده بود، در کنار حمایت های مستمر کشورهای دست و دل باز خلیج فارس، به طالبان امکان داد حضور خود را چه در افغانستان و چه در مناطق مرزی پاکستان گسترش و ژرفا بخشند. (رایین، ۱۳۸۶: ۲۶) شایان ذکر است پا پس کشیدن ایالات متحده از مناطق قبیله ای و رهاکردن پاکستان در این مناطق برای مقابله با هرج و مرج ها، این فرصت را به آن ها داده تا طرح مخفی شان را اجرایی سازند؛ یعنی به قدرت رساندن دوباره طالبان. (Gregory, 2004: 22) به عبارت دیگر پس از یازده سپتامبر، هرچند اسلام آباد رشته ی امور افغانستان را برای مدتی از دست داد؛ اما ارتش این کشور متقاعد شد که ایالات متحده برای مدت طولانی دوام نخواهد آورد و حضور آن ها کوتاه مدت خواهد بود و پاکستان دوباره این فرصت را خواهد داشت تا حکومت کابل را به دلخواه خود تغییر دهد. (Rashid, 2008:219) این برداشت پاکستان از آنجا ناشی می شد که ایالات متحده اعلام کرد تا ابتدای سال ۲۰۰۶ نیروهایش در افغانستان را کاهش خواهد داد. بنابراین، جهت به قدرت رساندن یک دولت طرفدار پاکستان در افغانستان به منظور کاهش تأثیر هند و یا در بدترین حالت، اخراج گری این کشور در افغانستان، پاکستان خواهان حضور کوتاه مدت نیروهای ایالات متحده و ناتو در منطقه است. هرچند پاکستان تنی چند از چهره های شاخص القاعده را دستگیر کرد؛ اما صدمه ای به گروه طالبان وارد نشد. این امر در حمایت همه جانبه ی آی.اس.آی و ارتش پاکستان ریشه دارد که به دور تازه ای از ستیزه جویی و شورش طالبان منجر شده و آن ها هیچ گاه از به قدرت رسیدن دوباره طالبان در افغانستان، ناامید نشده اند. در نوزده سپتامبر ۲۰۰۱، رئیس جمهوری پاکستان، پرویز مشرف، خطاب به ملت خود گفت که باید با واشنگتن همکاری کند تا «افغانستان و طالبان آسیب نبینند»؛

بنابراین او با خرسندی بسیار، رهنمودهای دولت بوش مبنی بر تمرکز روی رهبران برجسته ی القاعده را به اجرا گذاشت و بر طالبان چشم بست. اطلاعات گردآوری شده در جریان حمله ی نظامی غرب در میانه ی سال ۲۰۰۶ بر این نکته مهر تأیید زد که سازمان اطلاعات و امنیت پاکستان همچنان به گونه ی پیگیر از رهبری طالبان که هم اکنون در کوئته-مرکز ایالت بلوچستان- در باختر پاکستان فعالیت دارد، پشتیبانی می کند. (رایین، ۱۳۸۶: ۱۸-۱۷)

جیمز جونز، یک ژنرال نیروی دریایی و فرمانده ی ارشد نیروهای ائتلاف از سوی ناتو، در برابر کمیته ی روابط خارجی سنا در ۲۱ سپتامبر ۲۰۰۶، تأیید کرد که ستاد مرکزی طالبان در کوئته باقی مانده است. به گفته ی مقامات نظامی غربی در افغانستان، اطلاعات و شواهد دقیقی در دست است که سازمان اطلاعات و امنیت پاکستان به شورای رهبری طالبان در کوئته کمک می کند. شورای فرماندهی دیگری که عملیات در خاور افغانستان را سرپرستی می کند، با همکاری نمایندگی های قبایل پاکستانی در وزیرستان شمالی و جنوبی فعالیت دارد. این شورا پیوندهایی استوار با طالبان پاکستانی و همچنین با جنگجویان جهادی خارجی دارد. (رایین، ۱۳۸۶: ۲۷) در گزارشی که به وسیله ی رابرت گیتس، وزیر دفاع آمریکا، در آوریل ۲۰۰۹ و کاخ سفید در اکتبر ۲۰۱۰ انتشار یافت، آی اس آی رسماً به ترغیب طالبان افغان برای حمله به نیروهای آمریکایی و متحدانشان در افغانستان متهم گردید. (حجت زاده، ۱۳۸۹: ۱۴۹) به طور کلی گروه های طالبان که در ارتباط مستقیم و غیر مستقیم با نهاد های درون پاکستان هستند، عبارتند از: حزب اسلامی گلبدین حکمتیار، طالبان افغانی طرفدار جمعیت علمای پاکستان، طالبان طرفدار ملا عمر که به شورای کوئته معروف است و طالبان طرفدار جلال الدین حقانی معروف به شبکه ی حقانی. بین این گروه ها و گروه های افراطی و تروریستی درون پاکستان ارتباط نزدیکی وجود دارد. این گروه ها عبارتند از لشکر جهنگوی، تحریک طالبان پاکستان به رهبری برادران محسود، لشکر طیبه و جیش محمد (فراهانی، ۱۳۸۹: ۲۳۹-۲۳۳)

در تحلیل خط مشی پاکستان، چند نکته را باید مدنظر قرار داد: این کشور پیش از هر چیز از کابل و کرزی تضمین محکم می خواهد تا دولت افغانستان در هیچ زمانی، خطری را متوجه امنیت ملی پاکستان نسازد. به این صورت استراتژی نظامی پاکستان نسبت به دوران

جهاد علیه شوروی ها در دور جدید یک تفاوت اساسی دارد. در جهاد علیه شوروی ها، هدف پاکستان- و نیز هدف کمک کنندگان غربی- سرنگونی دولت طرفدار شوروی در کابل و تخریب وسیع زیرساخت های دولت آن روز بود. به همین خاطر سیاست پاکستان در آن برهه بر تعدد گروه های جهادی استوار بود تا آن ها در یک رقابت برای تخریب هر چه بیشتر دولت کابل کوشش کنند؛ اما در مرحله ی کنونی هدف استراتژیک پاکستان، سرنگونی دولت کرزی نیست؛ بلکه محدودسازی دولت کابل است به گونه ای که از طریق اعمال فشارهای نظامی به هدف مهمی به نام امتیازگیری های سیاسی دست یابد. در واقع در فرمول جدید، پاکستان می کوشد افراد متمایل به خود را در مناصب کلیدی دولت افغانستان روی کار آورده و دشمنان دیرین خود را در مناصب دولتی افغانستان منزوی بسازد. بنابراین پاکستان یک دولت طرفدار خود را در کابل می خواهد که به خصوص در وزارت دفاع افغانستان در سطوح افسران، عناصر طرفدار پاکستان را در مناصب کلیدی جای دهد. پس تغییر نخست در سیاست اسلام آباد، این است که از تکیه بر چند گروه و بازی با احزاب چندگانه ی افغانی به سمت تکیه بر گروهی واحد سوق پیدا کرده است. از این رو، مهم ترین نقش استراتژیک پاکستان در حال حاضر این است که تمام منابع مالی را که از کانال های مختلف فراهم می شوند یکجا به یک مجرا، یعنی به گروه طالبان سرازیر کند. چون هدف نهایی امتیازگیری سیاسی است باید یک گروه واحد (یعنی طالبان) کاملاً در اختیارش باشد تا هر وقت لازم شد، کلید عملیات نظامی آن گروه را خاموش کند. به همین خاطر پاکستان اکنون فرماندهانی مانند حقانی و نیز گلبدین حکمتیار را تشویق می کند که تحت گروه طالبان فعالیت کنند. به نظر تحلیلگران یکی از اهداف ارتش پاکستان این است که با زنده نگه داشتن گروه طالبان کاری کند که پول های سرشار و کمک تسلیحاتی غرب به پاکستان ادامه داشته باشد (فراهانی، ۱۳۸۹: ۲۶۷)

مقامات افغان مرتباً نگرانی خود را از حمایت آی.اس.آی و ارتش پاکستان از طالبان، ابراز داشته اند و از پاکستان خواسته اند تا به شورشیان پناه ندهد و اردوگاه های آموزش و مدرسه هایی را که تروریست تربیت می کنند، تعطیل کند. کرزی آشکارا پاکستان را متهم کرده و اینگونه بیان داشت: «مشکل طالبان نیستند، ما اینگونه به این مسأله نگاه نمی کنیم.

مشکل ما با پاکستان است. حکومت پاکستان از طالبان حمایت می کند؛ بنابراین ما تصوّر می کنیم، اگر هنوز طالبانی وجود داشته باشد، آن ها به وسیله ی عناصر دولتی حمایت می شوند.» حامد کرزی چندی پیش، پاکستان را تهدید کرد، در صورتی که بر مرزها و مناطق قبیله ای خود نظارت نکند، طالبان را در داخل این کشور تعقیب خواهد کرد. این اولین باری بود که کرزی چنین تهدیدی را درباره ی همسایه خود، پاکستان مطرح کرد که نشان از خشم او از حملات طالبان به مرزهای همسایه است. فارغ از توانایی او در جامعه ی عمل پوشاندن به این اقدام، آنچه مهم می نماید نگرانی افغانستان از هجوم طالبان از مرزهای بی سروسامان به داخل این کشور بوده است. نمونه ی این نگرانی، حمله ی طالبان به سفارت هند در کابل بود که انگشت اتهام را به سوی سیستم اطلاعاتی پاکستان نشانه رفت. (باقی، ۱۳۸۷) با سخنان بی سابقه ی کرزی و هشدارهایی که طرف های آمریکایی و اروپایی دادند، دیگر کسی تردید ندارد که شورش دوباره ی طالبان یک پشتیبان مشخص دارد و آن خواست و اراده ی ژنرال های پاکستان است. علاوه بر این، سفیر سابق ایالات متحده در افغانستان، زلمی خلیل زاد، پاکستان را متهم کرده و بیان داشت:

ملاعمر و سایر رهبران طالبان در پاکستان به سر می برند... عثمانی، یکی از رهبران طالبان با جنو تی.وی پاکستان مصاحبه کرد، درست زمانی که سرویس های امنیتی و اطلاعاتی پاکستان ادعا می کردند نمی دانند رهبران طالبان کجا هستند. اگر یک شرکت تلویزیونی می تواند وی را پیدا کند، چطور ممکن است سرویس های اطلاعاتی کشوری که بمب اتمی دارد و از نیروهای نظامی و امنیتی بسیاری برخوردار است، نتواند آن ها را پیدا کند؟ (Jones, 2008: 59)

به رغم مدارک متعدّد و فهم روزافزون از بازی و سیاست دوگانه ی پاکستان که از یک سو به مقامات ایالات متحده و افغانستان تضمین می دهد به اتّحادش در جنگ علیه تروریسم پایبند است و از سوی دیگر فعالانه فعالیت خصمانه ی طالبان را حمایت می کند، این کشور هرگونه حمایت و ارائه ی پناهگاه برای طالبان در خاک خود را شدیداً انکار می کند. هرچند ممکن است عده ای استدلال کنند پاکستان متحمل تلفاتی ۷۰۰ نفری در حمله ی نظامی بیست هزار نفری در سال ۲۰۰۴ به مناطق قبیله ای شد، تهاجمی که به قرارداد صلح

بین دو طرف انجامید و در آن قید شده بود پاکستان نیروهایش را در سال ۲۰۰۵ خارج کند و ستیزه جویان حق عبور از مرز و ورود به افغانستان را ندارند. (Sinno and Rais, 2008: 17-21) این قرارداد صلح نه تنها مانع از ورود ستیزه جویان و شورشیان به افغانستان نشد؛ بلکه به حضور طالبان و دیگر گروه های ستیزه جو در پاکستان مشروعیت بخشید و در نتیجه این مناطق قبیله ای به طالبانستان (سرزمین طالبان) تغییر نام داد و به آن ها آزادی عمل رسمی بخشید. (Roggio, 2006) این قرارداد صلح که با ریش سفیدان قبیله ای وزیرستان شمالی، مجاهدین محلی، طالبان و علمای اسلامی امضا شد، به معنای تأیید تلویحی این نکته بود که جنگ کنونی با آمریکا و ناتو در کابل، جهاد به شمار می آید. پرویز مشرف در دیدارش از آمریکا این قرارداد را به گونه ای نادرست «نشست ریش سفیدان قبایل» خواند. بر پایه ی این قرارداد، طالبان پذیرفتند که دیگر از مرزهای افغانستان نگذرند و از کشتن و هدف قرار دادن آن دسته از رهبران قبایل که به مخالفت با آن ها پرداخته اند خودداری کنند و از نظامیان بیگانه نیز انتظار می رود که یا به گونه ای صلح آمیز زندگی کنند یا از منطقه بروند؛ ولی تنها دو روز پس از امضای این قرارداد، دو ریش سفید از قبایل مخالف طالبان کشته شدند و سخنگوی نظامی آمریکا ادعا کرد که پس از امضای این قرارداد حمله های مرزی به سه برابر افزایش یافته است. (رابین، ۱۳۸۶: ۲۷) می توان اینگونه به چنین سیاستی در قبال مناطق قبیله ای نگاه کرد که با دلجویی از ستیزه جویان، این فرصت به طالبان و دیگر گروه ها داده شد تا آزادی عمل بیشتری داشته باشند، پناهگاه های خود را گسترش دهند، وقت بخرند و برای جنگی نابودگر علیه نیروهای ناتو، ایالات متحده و افغانستان، سازماندهی مجددی داشته باشند.

به علاوه، مصالحه ی دولت پاکستان با طالبان محلی در منطقه ی وزیرستان موجب شده است تا طالبان بر بخش مهم و حساسی از مناطق قبایلی مسلط شود و دفتر خود را برای رسیدگی به مشکلات مردم بازگشایی کند. از آنجا که گروه های تندرو مذهبی از جمله سپاه صحابه و سازمان های افراطی دیگر در این منطقه نفوذ فوق العاده ای دارند، لذا اهالی این منطقه همان طور که گفته شد، به شدت مذهبی، سنت گرا و معتقد به آداب و رسوم و آیین های قبیله ای اند و اجازه نمی دهند مظاهر تمدن از جمله تلویزیون، ماهواره و

سینما بین قبایل نفوذ پیدا کند. تفسیر و برداشت قبایل ساکن در این مناطق از اسلام و شریعت نبوی، همان تفسیری است که رهبران طالبان از دین و مذهب دارند. دست کم از نیم قرن پیش، قبایل وزیرستان از هیچ حکومتی اطاعت نکرده و در برابر هیچ قدرت بیگانه ای تسلیم نشده اند. استقرار نیروهای نظامی ناتو و آمریکا در نزدیکی وزیرستان شمالی در جنوب افغانستان، موجب تحریک بیشتر ساکنان این قبایل علیه بیگانگان شده است؛ به ویژه آن که این مناطق، تجربه ی مبارزه علیه استعمار بریتانیا را نیز بر دوش می کشند. (باقری، ۱۳۸۶: ۱۵۷)

در این زمینه نجیب الله لفرائی، وزیر سابق امور خارجه در دولت اسلامی افغانستان (۱۹۹۶-۱۹۹۲)، اینگونه عقاید خود را بیان می دارد: حکومت کرزئی از همان ابتدا از پاکستان به علت حمایت از طالبان انتقاد کرده است، هر چند این موضوع برای سالیان زیادی به وسیله ی دولت بوش نادیده گرفته می شد. تنها مورد استثنا، زلمی خلیل زاد، نماینده ی رسمی دولت بوش در افغانستان و بعدها سفیر ایالات متحده بود که خیلی صریح و بی پرده از رژیم مشرف انتقاد می کرد. در واقع از اواخر ۲۰۰۶ و اوایل ۲۰۰۷ بود که دولت ایالات متحده به مشرف فشار می آورد تا از فعالیت های طالبان در پاکستان جلوگیری کند. احمد رشید، خبرنگار و نویسنده ی مشهور پاکستانی، بر این اعتقاد است که رژیم مشرف پس از تغییر موضع و پیوستن به جنگ علیه تروریسم نقش دوگانه و مبهمی داشت؛ با آن که مجدانه در تعقیب القاعده بود، از طالبان نه تنها به دلیل حفظ منافع آمریکا در منطقه، بلکه همچنین به منظور ایفای نقش در آینده ی سیاست افغانستان، حمایت می کرد. در آن سال ها حکومت کرزئی از انتقادات خود نسبت به رژیم مشرف، به خصوص پس از جرگه ی صلح در کابل در آگوست ۲۰۰۷ و پس از اعلام جنگ طالبان پاکستانی علیه مشرف، کاست. این طور به نظر می رسید که فشارهای امریکا مؤثر بود؛ اما این مسئله و مشکل خارج از کنترل ایالات متحده و دولت پاکستان بوده است. تمام منطقه در سرتاسر مرز افغانستان و پاکستان «طالبانیزه» شده است و طالبان افغان نه تنها از حمایت گسترده برخوردار هستند، بلکه پناهگاه ها و اردوگاه های آموزشی آن ها در این منطقه قرار دارند. آن ها از این منطقه برای انتقال تسلیحات و تدارکات دیگر و حتی برای جلب نیروی تازه از

میان جوانان پاکستانی استفاده می کنند. اقدامات نظامی مشرف علیه طالبان قبیله ای با شکست مواجه شد و او مجبور شد به مذاکرات صلح وارد شود و این موضوع به معنای باز گذاشتن دست طالبان افغان در منطقه بود. ایالات متحده اقدام به عملیات چندی در آن سوی مرزها کرده است؛ اما با توجه به حساسیت مردم پاکستان نسبت به ایالات متحده، رژیم مشرف و دولت منتخب پس از آن، در مخالفت علنی خود نسبت به چنین عملیاتی قاطع بوده اند. (Lafraie, 2009: 106-107) سرانجام و پس از سال ها اتهام زدن، مشرف که همیشه ادعا می کرد شورش ها در افغانستان مشکل داخلی است و باید درون مرزهای افغانستان حل شود، خطاب به گردهمایی مشترک نمایندگان پاکستان و افغانستان در سال ۲۰۰۷ اذعان داشت: «ریشه ی مشکل افغانستان در پاکستان است. هیچ شکی وجود ندارد که ستیزه جویان افغان از درون خاک پاکستان حمایت می شوند. مشکلی که شما در سرزمین تان به آن دچار هستید، دلیلش حمایتی است که از جانب ما ارائه می شود.» بنابراین، حمایت معنوی، سیاسی، مادی و پایگاه های برون مرزی که به وسیله ی پاکستان ارائه شده است، طالبان را قادر ساخته تا دست به شورش هایی فزاینده در افغانستان بزنند و تا به حال حدود پانزده هزار ستیزه جو را به سوی خود جذب کرده اند. بنابراین می توانیم بگوییم مناطق قبیله ای پاکستان، منبع شورش ها در افغانستان هستند. با روی کار آمدن اواما، منطقه ای که پاکستان و افغانستان در آن واقع است «خطرناک ترین منطقه ی جهان» لقب گرفت و تلاش برای رهایی این منطقه از تهدیدهای موجود، در دستور کار اواما قرار گرفت. بهره گیری از نقش مستقیم و شفاف پاکستان (در شکل ورود ارتش پاکستان به جنگ) و نیز کمک غیرنظامی به پاکستان برای توسعه ی مناطقی که طالباننیم در آنجا رشد می کند، از ضرورت های حیاتی این مبارزه بود. (شفیعی، ۱۳۸۹: ۱۴۵) باراک اواما هنگامی که استراتژی جدید آمریکا را در قبال افغانستان اعلام می کرد، اینگونه بیان داشت: «طالبان از این سرزمین های کوهستانی به عنوان پناهگاهی امن جهت مخفی شدن، آموزش تروریست ها، برقراری ارتباط با حامیان خود، طرح ریزی نقشه های حمله و اعزام ستیزه جویان جهت کمک به شورش ها در افغانستان، استفاده می کرده اند... این منطقه مرزی به خطرناک ترین مکان جهان تبدیل شده است.» (NPR, 2009)

اهمیت پناهگاه ها و حمایت های خارجی در استمرار شورش ها

پناهگاه- یعنی منطقه و پایگاهی امن که در آن یک گروه شورشی قادر است زیربناهای سیاسی- نظامی خود را جهت پشتیبانی از فعالیت هایش، سازماندهی کند- برای پیشبرد یک شورش و ستیزه جویی حیاتی است. ساختار و بنیان گذاری یک شورش بالقوه، در ابتدا در سایه ی این مناطق و پناهگاه ها، پی ریزی می شود. اینجاست که (در مدل کلاسیک جنگ های چریکی) منابع و پناهگاه های این گونه جنگ ها، تا اندازه ای ایجاد می شوند که شورشیان می توانند دولت های مورد نظر را در جنگ های نیمه منظم به مبارزه بطلبند و برای آن ها چالش ایجاد کنند. (Brynen, 1990: 3) بسیاری از رهبران جنگ های چریکی در نوشته های خود به اهمیت این نوع پایگاه ها و پناهگاه ها، توجه ویژه ای داشته اند. مائوتسه تونگ، یکی از این رهبران، از ایجاد پایگاه ها و مناطق ایمن به عنوان یکی از هفت گام اساسی و ضروری جهت اقدامات موفقیت آمیز شورشیان و ستیزه جویان، یاد می کند.

چنین پناهگاه هایی در مناطق قبیله ای بی قانون در مرز پاکستان و افغانستان وجود دارند. در چنین مکان هایی، شورشیان فعالیت های خود را طرح ریزی و راه اندازی می کنند، منابع خود را تأمین می کنند، نیروها و رهبران آموزش می بینند و در واقع گروه های ستیزه جو دوباره سازماندهی شده و آمادگی کسب می کنند؛ این اقدامات نسبتاً بدون مداخله ی دولت ها انجام می شود.

شورشیانی که از پناهگاه ها و حمایت کشورهای همسایه برخوردارند، عمدتاً شکست ناپذیرند؛ زیرا هرگاه با عملیات ضد شورش سهمگینی در خانه رو به رو شوند به آسانی به مخفیگاهشان در این کشورها فرار می کنند. (Fearon and Laitin, 2003: 85-86) برای نمونه، حزب کارگران کردستان (پ.ک.ک.) از دهه ۱۹۷۰ تا به حال در حال مبارزه با دولت ترکیه جهت تأسیس دولت مستقل کردستان بوده است و اردوگاه های آموزشی، پایگاه های فرماندهی و پناهگاه های متعدد آن ها در مناطق کوهستانی شمال عراق، قرار دارند. (Salehyan, 2009:1) هرچند مدت زیادی است دولت ترکیه تلاش می کند از شر گروه پ.ک.ک. خلاص شود؛ اما تا به حال موفق نبوده است و این گروه تا به حال شکست ناپذیر بوده؛ زیرا گروه های شورشی که به سرزمین های خارجی دسترسی دارند، هزینه های

جانی و مالی سنگینی را به نیروهای ضدشورش تحمیل می کنند و از آن سو تأثیر آن ها را کاهش می دهند؛ زیرا نیروهای حکومتی هر کشور تنها در خاک همان کشور، آزادی عمل دارند. (Salehyan, 2009: 6)

کشمکش های دارفور و سودان، نشانگر وضعیتی مشابه است. شورشیان دارفور پناهگاه های امنی در بخش های شرقی چاد دارند؛ یعنی جایی که از زمینه ی نژادی مشترک با مردم آن منطقه برخوردارند و آن ها را قادر می سازد تا منابع و نیروهای تازه ی خود را از درون اردوگاه های پناهندگان، جذب کنند. به رغم تلاش های ضدشورش دولت سودان در داخل کشور و درخواست های متناوبشان از دولت چاد جهت ممانعت از مخفی کردن شورشیان و حمایت از این شورشیان فراملی در خاک این کشور، این شورشیان هنوز هم تهدیدی بزرگ برای سودان محسوب می شوند. (Salehyan, 2009: 5) نمونه های مشابه دیگری مانند رواندا، میانمار و مانند آن ها، اهمیت بی چون و چرای پناهگاه هایی را که باعث شکست ناپذیری شورشیان می شوند نمایان می سازند. از سوی دیگر پژوهش انجام شده به وسیله ی مؤسسه ی راند (RAND) در مورد نود شورش از سال ۱۹۴۵ به بعد، نمایانگر این مطلب است که در بیش از پنجاه درصد موارد، شورشیانی که از حمایت خارجی برخوردار بوده اند به پیروزی رسیده و حکومت های مخالفشان را شکست داده اند. (Jones, 2008: 21) حال آن که مواردی از شورش مانند حزب کمونیست مالایا نتوانستند گسترش پیدا کنند و در نهایت از بین رفتند؛ زیرا از حمایت خارجی برخوردار نبودند. (Galula, 1968: 41) بنابراین، وجود پناهگاه ها و حمایت خارجی، نه تنها در مورد افغانستان نقش استراتژیک بازی می کند، بلکه در دیگر شورش ها نیز مؤثر است؛ زیرا در طول تاریخ معاصر، هیچ جنگ چریکی بدون حمایت خارجی پیروز نبوده است؛ به این دلیل که تکنولوژی پیشرفت داشته و ابزارهای تجسس و اطلاعاتی به وجود آمده اند. همچنین حکومت ها برای مهار شورش ها در داخل کشور، نسبت به شورش های حمایت شده از خارج، تواناترند.

نظر به پژوهش ها و مواردی که ذکر شد، کاملاً آشکار است خشونت می که به طور جدی دولت افغانستان را تهدید می کند، بدون حمایت خارجی میسر نیست. جهت مهار شورش ها

همکاری های منطقه ای از جمله همکاری کشورهای میزبان شورشیان، حیاتی است. خاتمه دادن به نزاع های مسلحانه و خشونت ها، تنها زمانی محتمل تر است که کشورهای میزبان، دسترسی شورشیان به خاک کشورشان را محدود سازند. (Salehyan, 2009:56) در حالی که برای خاتمه دادن به شورش همکاری کشورهای میزبان مورد نیاز است، طی ده سال گذشته، پاکستان در اتحاد برای جنگ علیه تروریسم، وضعیتی مبهم و غیر قابل اعتماد داشته است. هرچند دولت غیرنظامی قبلی پاکستان به رهبری آصف علی زرداری و دولت جدید نواز شریف تمایل خود به همکاری را نشان داده است، هر گونه آشتی و تجدید رابطه، زیاد به طول نخواهد انجامید؛ زیرا ارتش و به خصوص سازمان آی.اس.آی بر دولت غیرنظامی جدید فشار می آورد. (Sinno and Rais, 2008:10) از لحاظ تاریخی، ارتش امور استراتژیک و سیاست خارجی پاکستان را تحت کنترل خود داشته تا کشور را علیه رقیب خود حفاظت کند. برای مثال، در سال ۱۹۸۸، زمانی که حکومت به دولتی غیرنظامی تحویل داده شد، کلیه ی امور مهم از قبیل سیاست خارجی و برنامه ی هسته ای از غیرنظامیان دور نگه داشته شدند، همچنین گروه مجاهدین افغان و بعدها طالبان به وسیله ی ارتش پاکستان در دوره ی حکومت غیرنظامی وقت به وجود آمدند. (ICG, 2002) بنابراین، تجربیات گذشته نشان می دهد که حکومت های غیرنظامی از قدرتی محدود بهره مندند و زرداری توانایی مانور محدودی خواهد داشت؛ زیرا در عمل هنوز ارتش کنترل بر سیاست خارجی، سیاست های دفاعی و امنیتی داخلی را در دست دارد. (Gregory, 2004:29) از اینرو، احتمال باقی ماندن پاکستان در وضعیتی مبهم و غیر قابل اعتماد از لحاظ اتحاد در جنگ علیه تروریسم، مسلم است.

نتیجه

تجربه ی ده سال گذشته نشان می دهد که مشکل حل نشدنی ناآرامی های افغانستان تنها از طریق نظامی حل نمی شود؛ بلکه راهکارهای سیاسی نیز باید در نظر گرفته شود؛ زیرا هیچ صلحی بدون آشتی و تجدید رابطه میان دشمنان سابق، به وجود نخواهد آمد. طرح صلحی که در سال ۲۰۰۴ به وسیله ی کرزی به رهبران طالبان مخالف دولت در صورتی که

خود را از القاعده جدا کرده و قانون اساسی افغانستان را به رسمیت بشناسند، ارائه شد، تا به حال موفق نبوده و دست نیافتنی به نظر می رسد؛ زیرا که خرابکاران ترجیح می دهند در شرایطی که از جانب کشورهای همسایه حمایت می شوند، طرح های صلح را عقیم بگذارند و هر تلاشی جهت برقراری صلح زمانی موفق خواهد بود که کشور میزبان شورشیان نیز، تمایل و توانایی خود را در برچیدن پناهگاه ها نشان دهد که این امر در مورد پاکستان صدق نمی کند. در حقیقت بخش اعظمی از ناکامی در صلح، مربوط به عدم تمایل پاکستان و دیدگاه طرفدارانه آن ها نسبت به طالبان می شود و بنابراین هر اقدامی برای صلح، تا زمانی که پناهگاه های امن در پاکستان برای طالبان مهیاست، به شکست خواهد انجامید. علاوه بر این، عملیات ضد شورش که مربوط به محدوده ی افغانستان هستند، جدای از این که چقدر شدید باشند، نمی توانند حمایت خارجی را مهار کنند؛ زیرا ستیزه جویان بیشتری از پناهگاه های امن خود، پس از آن که آموزش دیده و و تجهیز و بسیج شوند، جهت ادامه ی جنگ و ناآرامی اعزام می شوند.

پناهگاه های امن پاکستان برای هر گونه عملیات ضد شورش موفقیت آمیز در افغانستان، مانع هستند. از اینرو، نیاز فوری احساس می شود تا پناهگاه ها و اردوگاه های آموزشی از بین بروند و حمایت های لجستیک، مالی و ایدئولوژیک که به وسیله ی دولت پاکستان و شبکه های بنیادگرا فراهم می شود، قطع شوند. تا جایی که تجربه نشان می دهد پسرفت سریع حملات چریکی فلسطینیان پس از اخراجشان از اردن در سال ۱۹۷۱ و کم شدن حملات چریکی برون مرزی پس از خروجشان از لبنان در ۱۹۸۲، نمایانگر این است که چگونه از دست دادن پناهگاه ها در کشورهای همسایه به کاهش فعالیت های نظامی منجر می شود. همچنین، ممانعت از ایجاد پناهگاه ها، گروه های شورشی زیادی از جمله بیرهای تامیل در سریلانکا و جبهه آزادی اسلامی مورو در فیلیپین را به طور قابل توجهی از کار انداخت.

درک جنبه های فرهنگی خاص، جهت مبارزه علیه شورش ها و ناآرامی ها در افغانستان ضروری و حیاتی است؛ زیرا فرهنگ، ارزش ها و رفتار مردم یک جامعه را تعیین می کند. درک انگیزه های فرهنگ بنیاد هر دو گروه ستیزه جویان و کسانی که از آن ها

حمایت می کنند، مستلزم فهم و شناخت جزئیات و خصوصیات فرهنگ آن ها است. یکی از دلایل عمده ای که نیروهای ائتلاف تحت رهبری آمریکا، نتوانسته اند نظر مردم افغانستان و مشارکت آن ها را در مناطق قبیله ای جلب کنند و انتظارات آن ها را برآورده کنند، به علت عدم درک و ناآگاهی از عوامل فرهنگی است.

پشتون ها بزرگترین گروه قبیله ای هستند و همچنین اکثریت طالبان را تشکیل می دهند. هرچند، بیشتر طالبان، پشتون هستند؛ اما همه پشتون ها طالب نیستند. با این حال، پشتون ها همواره در افغانستان به عنوان اکثریت حکمرانی کرده اند.

پشتون های افغانستان و پاکستان از میراث مشترکی برخوردارند، به یک زبان صحبت می کنند و هر دو از عرف و سنتن، نظام اجتماعی و مسئولیت های خاصی با عنوان «پشتونوالی» تبعیت می کنند. مفهوم هویت قومی، نقش مهمی در ظهور و تجدید حیات طالبان ایفا نموده است.

هنگامی که عوامل فرهنگی این چنین نادیده گرفته شوند، همانطور که در زمان تجاوز بریتانیا و اشغالگری شوروی اتفاق افتاد، فرصت ها از دست می روند و سیستم وفاداری، قبایل مناطق را علیه دشمنی مشترک، متحد می کند و آن ها را به هم پیوند می دهد. هنگامی که دشمن مشترک شکست خورد و یا بیرون رانده شد، رقابت ها و کشمکش های دیرینه و قدیمی از نو آشکار می شوند.

بدون درک و فهم درست از جنبه های فرهنگی - اجتماعی که انگیزه و علت رفتار و اعمال هستند، تنظیم و تدوین یک استراتژی که گروه های ستیزه جو و طرفداران آن ها را از مردم عادی تفکیک و مجزاً کند، امکان پذیر نخواهد بود. طرز برخورد صحیح و موفقیت آمیز با کسانی که به دلایل غیر ایدئولوژیک از طالبان حمایت می کنند، باید با درک صحیحی از جهان بینی فرهنگی، اجتماعی و سنتی این گروه ها، آغاز شود. بدون توجه به فرهنگ، سنن و رسوم اجتماعی پشتون های افغانستان و پاکستان و تنها تکیه بر عملیات نظامی، تضعیف و شکست طالبان با مشکلات فراوانی همراه خواهد بود.

برای این که ایالات متحده و متحدانش نزاع افغانستان را که به بن بست رسیده، به پایان رسانند و به کشور ثبات ببخشند، باید تلاشی هماهنگ و مشترک جهت مبارزه با دلایل

ریشه ای شورش طالبان صورت دهند، نه این که درصدد رفع اثرات آن باشند و به ظواهر بپردازند. جهت انجام این امر، آن ها باید عملیات ضد شورش گسترده ای را در مناطق قبیله ای پاکستان انجام دهند که به معنای تجاوز نظامی حاکمیت پاکستان نیست؛ زیرا ظاهراً این کشور بخشی از جنگ علیه تروریسم است. به علاوه، استفاده از نیروهای مسلح و هدف قرار دادن منبع تهدید، عملاً زمینه را برای مذاکره با طالبان میانه رو فراهم خواهد کرد؛ زیرا ماهیت شورش ها و ناآرامی های افغانستان حاکی از آن است که کلیه ی تلاش های موفقیت آمیز جهت مذاکره و برقراری صلح باید از موضع قدرت انجام پذیرد و نه از موضع ضعف. در نتیجه، طالبان یا باید به صلح تن دهند یا به نابودی. اگر این امر صورت نگیرد، جنگ در افغانستان پایان ناپذیر خواهد بود تا جایی که دولت نوپای افغانستان با خطر سقوط مواجه خواهد شد.

باید گفت، حمایت های ارائه شده به وسیله ی حکومت پاکستان و شبکه های بنیاد گرا به شکل پناهگاه ها و حمایت های ایدئولوژیک و لجستیک، یکی از مهم ترین عوامل در احیای طالبان بوده و آن ها را قادر ساخته ناآرامی ها و خشونت های روزافزونی را به خصوص از سال ۲۰۰۵ تاکنون، به وجود آورند. پاکستان سیاست دوگانه ای در قبال افغانستان داشته است؛ این کشور به ایالات متحده تضمین می دهد که ستیزه جویان اسلام گرا از جمله طالبان را سرکوب می کند و از سوی دیگر به آن ها در دسترسی شان به افغانستان و ایجاد ناآرامی در آن جا یاری می رساند. در حقیقت، پاکستان و این گروه ها دشمنانی علنی و همزمان دوستانی پنهانی هستند.

عملیات ضد شورش محدود به افغانستان، به دلیل درک پایین از این حقیقت که ناآرامی ها ریشه در پاکستان دارد؛ یعنی جایی که گروه طالبان به آسانی تدارک دیده می شود، بی نتیجه بوده اند. چنین رویکردی هم چنان ناکام خواهد ماند؛ زیرا مواردی از شورش ها و جنگ های نامنظم که در آن ها پناهگاه ها فراهم و حمایت های لجستیک، ایدئولوژیک و مالی در کشورهای همسایه تضمین شده است، در اکثر موارد شکست ناپذیر و موفقیت آمیز خواهند بود. با توجه به عدم موفقیت دخالت نظامی در طول ده سال گذشته در افغانستان، بایستی تأکید کرد که ناآرامی ها در افغانستان تنها با راه های نظامی مرتفع نخواهد شد؛ بلکه

باید با شیوه های سیاسی نیز همراه گردد. بنابراین، جهت مهار شورش ها و خشونت ها در افغانستان، پناهگاه ها و حمایت های لجستیکی و ایدئولوژیکی که از جانب پاکستان ارائه می گردد و برای ستیزه جویان بسیار حیاتی هستند، تضعیف شده و نابود گردند. در نتیجه برای طالبان میانه رو هیچ راه دیگری جز پیوستن به پروسه صلح باقی نمی ماند.



منابع

- ۱- باقری، اسماعیل، «افغانستان و خیزش دوباره ی طالبان»، فصلنامه ی مطالعات منطقه ای جهان اسلام، شماره ۲۹، صص ۱۵۹-۱۴۱، خرداد ۱۳۸۶.
- ۲- باقی محمد حسین، «ریشه های بحران افغانستان: افغانستان از فروپاشی طالبان تا تأسیس دولت ملی»، روزنامه ی کارگزاران، ۱۱ شهریور ۱۳۸۷.
- ۳- حجت زاده، حسام الدین، «ارتش؛ با نفوذترین نهاد در نظام سیاسی پاکستان» در ابرار معاصر تهران کتاب آسیا ۵: ویژه مسائل پاکستان، تهران: مؤسسه ی فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۹.
- ۴- رابین، بارت، «نجات افغانستان»، ترجمه اعظم ملایی، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۲۴۲-۲۴۱، صص ۳۱-۱۶، مهر و آبان ۱۳۸۶.
- ۵- شفیع، نوز، «سیاست نوین دولت اوباما در افغانستان و پاکستان(آف-پاک)»، فصلنامه ی بین المللی روابط خارجی، شماره ۵، صص ۱۵۴-۱۳۹، بهار ۱۳۸۹.
- ۶- فراهانی، احمد، «تبار شناسی تروریسم در پاکستان: واقعیت ها و راهبرد ها» در ابرار معاصر تهران کتاب آسیا ۵: ویژه ی مسائل پاکستان، تهران: مؤسسه ی فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۹.
- 7- Bagheri, Esmā'il, *Afghanistan and khizesh-e-do bare-ye Taliban*, Journal of World of Islam Regional Researches, No. 29, pp. 141-159, May-June 2007.
- 8- Baghi, Mohammad Hoseyn, *Rishe-ha-ye bohran-e Afghanistan*, Kargozaran Newspaper, September 1, 2008.
- 9- Brynen, Rex. *Sanctuary and Survival: The PLO in Lebanon*. London, Pinter Publishers, 1990.
- 10- Cloughley, Brian, *A History of the Pakistan Army: Wars and Insurrections* Oxford University Press, USA, 2000.
- 11- Farahani, Ahmad, *Tabar shenasi terrorism dar Pakestan: Realities and Approaches*”, In Abrare Moasere Tehran, Book of Asia

5: Pakistan-specific Issues, Tehran: Abrare Moasere Tehran Cultural Institution of International Researches, 2010.

12- Fearon, James D. and David D. Laitin. **“Ethnicity, Insurgency, and Civil War.”** American Political Science Review 97, 1, pp. 75 – 90, 2003.

13- Galula, David. **Counter-insurgency Warfare: Theory and Practice.** New York: Frederick A. Praeger, 1964.

14- Gartenstein-Ross, Daveed. **“Fixing Our Pakistan Problem,”** International Security Affairs 16, available at:

<http://www.securityaffairs.org/issues/2009/16/gartenstein-ross.php> , 2009.

15- Giustozzi, Antonio, **Koran, Kalashnikov and Laptop: The Neo-Taliban Insurgency in Afghanistan.** London: HURST Publishers Ltd, 2007.

16- Gregory, Shaun. **“Pakistan an Uncertain Ally,”** Soundings 39, 1, pp. 20 – 31, 2004.

17- Hodes, Cyrus, and Mark Sedra. **The Search for Security In Post-Taliban Afghanistan.** London: Routledge, 2007.

18- Hojjatzadeh, Hesamoddin, **artesh ba nopuztarin nahad-e-nezam-e-siyasi-ye-pakistan** .In Abrare Moasere Tehran, Book of Asia 5: Pakistan-specific Issues, Tehran: Abrare Moasere Tehran Cultural Institution of International Researches, 2010.

19- International Crisis Group. **“Pakistan: Madrasas, Extremism, and The Military”**, available at:

<http://www.crisisgroup.org/en/regions/asia/south-asia/pakistan/036-pakistan-madrasas-extremism-and-the-military.aspx>, July 29, 2002.

20- -----, **“Pakistan’s Tribal Areas: Appease the Militants”**, available-at: <http://www.crisisgroup.org/en/regions/asia/south-asia/pakistan/125-pakistans-tribal-areas-appeasing-the-militants.aspx>, December 11, 2006.

21- Johnson, Thomas H. **“On the Edge of the Big Muddy: The Taliban Resurgence in Afghanistan,”** China and Eurasia Forum Quarterly 5, No. 2, pp. 93 – 129, 2007.

22- -----, and M. Chris Mason. **“No Sign Until The Burst of Fire: Understanding The Pakistan-Afghanistan Frontier.”** International Security 32, 4, pp. 41 – 77, 2008.

23- Jones, Seth G. **“Pakistan’s Dangerous Game,”** Survival 49, 1, pp. 15-32, 2007.

24- ----- **“The Rise of Afghanistan’s Insurgency: State Failure and Jihad,”** International Security, 32, 4, pp. 7-40, 2008.

25- ----- . Counterinsurgency in Afghanistan. Pittsburgh: Rand Corporation, 2008.

26- Lafraie, Najibullah. **“Resurgence of the Taliban Insurgency in Afghanistan: How and Why?”**, International Politics (Hants, United Kingdom) Vol. 46, 1, pp. 102-113, 2009.

27- **“Obama’s New Strategy On Afghanistan and Pakistan.”** NPR, available at: <http://www.npr.org/templates/story/story.php?storyId=102424773>, 27 March, 2009.

28- O’Neill, Bard E. Insurgency & Terrorism: From Revolution to Apocalypse. Virginia: Potomac Books, 2005.

29- Rashid, Ahmed. **“Islamabad’s Lingering Support for Islamic Extremists Threatens Pakistan-Afghanistan Ties,”** EURASIA INSIGHT, available at: <http://www.eurasianet.org/departments/insight/articles/eav072303a.shtml>, 23 July 2003.

30- ----- **Descent Into Chaos: How the War Against Islamic Extremism is Being Lost in Pakistan, Afghanistan and Central Asia.** London: Penguin Group, 2008.

31- Roggio, Bill. **“Talibanistan: The Establishment of the Islamic Emirate of Waziristan,”** Long War Journal, available at: http://www.longwarjournal.org/archives/2006/09/talibanistan_the_est.php, September 2006.

32- Rubin, Barnett, **“Saving Afghanistan”** Translated by Azam Mollaei, Political-Economic Information, No. 241-242, pp. 16-31, October-November 2007.

33- Salehyan, Idean. **Rebels Without Borders: Transnational Insurgencies in World Politics.** New York: Cornell University Press, 2009.

34- Shafiee, Nozar, **Siyasat-e-novin-e-dowlat-e-Obama dar Afghanistan va Pakestan(Af-Pak)”**, International Journal of Foreign Relations, No. 5, pp. 139-154, Spring 2010.

35-Sinno, Abdulkader H. and Rasul Bakhsh Rais. **“Post-September 11 Afghanistan- Pakistan Relations: Prospects for Counter-Insurgency Cooperation,”** NBR Analysis 19, 5, pp. 1 – 23, 2008.

36- Sly, Liz. **“Osama Bin Laden Remains Out of Grasp, Afghan Officials Say,”** Chicago Tribune, available

at:<http://www.stripes.com/news/osama-bin-laden-remains-out-of-grasp-afghan-officials-say-1.14548>, 16 December, 2003.

37- **“UN Agreement with Pakistan Allows Afghan Refugees to Extend their Stay,”** RefWorld UN News Services, available at:<http://www.refworld.org/docid/49fab9df1e.html>, 13 March, 2009.

38- UNAMA. **“Afghanistan Annual Report on Protection of Civilians in Armed Conflict, 2008”**, pp. 1-38, January, 2009.

39- Venzke, Ben N. and Aimee Ibrahim. **“Al-Qaeda Tactic/Target Brief”** IntelCenter, V.5 pp. 1-37, 14 June 2002.

